



تحلیل تاریخ انقلاب اسلامی با انقلاب های دیگر

بیانات در دیدار هنرمندان و مسئولان فرهنگی کشور
– 22/04/1373 متأسفانه، اغلب جوانان ما، اصلاً از
انقلابهای دیگر خبر ندارند. من گاهی از این بابت،
واقعاً غصه میخورم

شورای اسلامی خوابگاه شهید مفتح
دانشگاه شیراز

Mofattehshu.mihanblog.com
Khatfarhangi.mihanblog.com



بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه :



دوستان رهبری در چند سخنرانی خود انقلاب اسلامی را با چند انقلاب مقایسه می کند و داستان هایی از آنها را ذکر می فرمایند.

جالب است در یک انقلابی چون انقلاب فرانسه که غرب آن را مبدا شروع دموکراسی غرب می دانند و افتخار خود را از انقلاب فرانسه می بینند ،

با بر چیده شدن خاندان بوربون (لویی شانزدهم) ، آغاز می شود و دقیقا بعد از چند دهه اندک از انقلاب جوری انقلاب استحاله می شود و تغییر می کند که اول یک نفر مثل ناپلئون به عنوان یک پادشاه تاجگذاری می کند و سراغ فتوحات می رود ، و جالب تر آنکه بعد از چند سال همان خاندان بوربون ها (لویی هجدهم) دوباره بر سر کار می آیند(رهبری : شما اگر بینوایان ویکتور هوگو را خوانده باشید..)

دوستان اگر بررسی نکنیم چرا این اتفاق ها میافتد و اگر کاری نکنیم همین خطر انقلاب ما را تهدید می کند و ضربه از طریق فرهنگ است : رهبری: " سیاست اندلسی کردن ایران " . برای این بررسی ها از سخنان رهبری دو مبحث را آورده ایم. عمده مشکلات که هم داریم و برای آن احساس خطر می شود:

1. تاریخ انقلاب ها 2- تحلیل کلان انقلاب اسلامی

تحلیل کلان انقلاب باعث می شود درست مواضع را بشناسیم و درست قضاوت کنیم.

فهرست

لZoom مطالعه تاریخ از نگاه رهبری2

• **همایش آسیب‌شناسی انقلاب.....7**

عنوان فیش: مقایسه بیست ساله انقلاب اسلامی با انقلاب فرانسه ، شوروی، الجزائر

• لزوم مطالعه تاریخ از نگاه رهبری

بیانات در دیدار هنرمندان و مسئولان فرهنگی کشور 1373/04/22 -

عنوان فیش: همراه نبودن هنرمندان برجسته دوران پهلوی با انقلاب اسلامی

متأسفانه، اغلب جوانان ما، اصلاً از انقلابهای دیگر خبر ندارند. من گاهی از این بابت، واقعاً غصّه میخورم

مربوط به: **بیانات در دیدار شرکت‌کنندگان در همایش آسیب‌شناسی**

انقلاب 1377/12/15 -

عنوان فیش: مقایسه بیست ساله انقلاب اسلامی با انقلاب فرانسه ،

شوروی، الجزائر

کلیدواژه(ها): مقایسه‌ی انقلاب‌های جهان، تفاوت انقلاب اسلامی با سایر



انقلابها، انقلاب فرانسه، بینویان، تاریخ انقلابهای فرانسه، تاریخ انقلاب روسیه و شکل‌گیری اتحاد

جماهیر شوروی، انقلاب اکتبر روسیه، تاریخ فعالیتها و مسئولیتهای آیت الله خامنه ای بعد، عملکرد

استعمارگران در الجزایر، الجزایر-----

نوع(ها) : روایت تاریخی

متن فیش:

من یادداشت کرده ام که انقلابمان را با سه انقلاب معروف که کم و بیش شما آقایان می شناسید مقایسه کنم؛ البته غیر از اینها هم مواردی هست، اما این سه انقلاب، مهم است.

یکی انقلاب کبیر فرانسه است از انقلابهای دور دست؛ با دویست و خردهای سال فاصله یکی انقلاب شوروی در فاصله ی تقریباً نزدیک به ما که یکی از بزرگترین انقلابهای قرون اخیر است، یکی هم یک انقلاب اسلامی، یعنی انقلاب الجزائر که حقیقتاً انقلاب بود. آدم نمی تواند این کودتاهایی که به اسم انقلاب، در آفریقا و امریکای لاتین انجام گرفت، واقعاً خیلی انقلاب بداند؛ و الا من بعضی از این جاهایی که انقلاب کردند کشورهای آفریقایی و غیر آفریقایی، موزامبیک، زیمبابوه، یا آنچه در هند اتفاق افتاد دیده ام؛ اگر بشود اسم آنها را انقلاب گذاشت!

ما اینها را از نزدیک مشاهده کردیم؛ هیچ کدام آن چنان خصوصیتی را ندارند که اصلاً بشود آنها را با انقلاب ما مقایسه کرد. اما این سه انقلاب، تا حدودی قابل مقایسه اند. البته به نظر من مقایسه ی اینها هم یک کار بسیار شیرین علمی است؛ چقدر خوب است که کسانی هم این کار را بکنند! هم علمی، به معنای جامعه شناسی است، هم علمی، به معنای تاریخی است.

بیست سال از انقلاب ما گذشته است؛ شما بیست سال بعد از انقلاب کبیر فرانسه را، بیست سال بعد از انقلاب اکتبر، یا بیست سال بعد از انقلاب الجزائر را در نظر بگیرید. شما بیست سال بعد از انقلاب کبیر فرانسه حدود سال 1809 را نگاه کنید، چیزی که از فرانسه ی دوران لوئی شانزدهم تغییر پیدا کرده، شخص پادشاه است! در سال 1809، پادشاهی به نام ناپلئون بناپارت بر سر کار است؛ یک امپراتور، تاجگذاری کرده و به معنای واقعی کلمه، پادشاهی می کند! آرای مردم و آزادی به آن معنایی که انقلاب کبیر فرانسه برایش تلاش کرد در زندگی و در حکومت مطلقه ی ناپلئون، یک ذره وجود ندارد! بله، تفاوت دیگرش آن است که لوئی شانزدهم، پادشاه کم عرضه یی بود، در حالی که بناپارت، پادشاهی با عرضه و قوی بود.

آن چیزی که امروز فرانسه می تواند به عنوان افتخار بناپارت یاد کند، این است که او ایتالیا و اتریش و بلژیک را فتح کرد کارهای او این است دیگر و الا بیست سال بعد از انقلاب برای بناپارت، هیچ

افتخار دیگری از لحاظ آرمان‌های انقلاب آن حرفه‌هایی که «ژان ژاپلوسه» و «ولتر» و دیگران می‌گفتند در حکومت فرانسه، مطلقاً وجود ندارد! البته اگر شما در این بیست سال نگاه کنید و ببینید در فرانسه چه گذشته است، حقیقتاً خواهید دید که انقلاب عظیم و شکوهمند ما، اصلاً برترین پدیده‌ای است که می‌تواند در این نمونه‌ها مورد نظر قرار بگیرد.

در طول این بیست سال در فرانسه تا قبل از این که ناپلئون روی کار بیاید سه گروه، هر سه به‌عنوان انقلاب، سرکار آمدند. گروه اول، گروه انقلابیونی بودند که شاید ماجراهایش را شنیده، یا خوانده‌اید آن برخوردهای خشن، کور و فراموش‌نشده‌ی و آن ویرانیها را در تاریخ فرانسه کردند! به هر حال، یک انقلاب کردند؛ تا حدودی قابل تحمل بود.

بعد از حدود پنج سال، گروه دوم سرکار آمدند و گروه اول را قلع‌و‌قمع کردند! شخصیت‌های برجسته‌ی انقلابی تقریباً بدون استثنا اعدام شدند! این گروه دوم، گروه افراطیون بودند؛ کسانی بودند که انقلابیون اولیه را متهم به سازشکاری کرده و آن‌ها را اعدام کردند.

گروه سوم آمدند و گروه دوم را متهم به تندروی کردند؛ بعضی از آن‌ها را اعدام و خیلی را تبعید کردند و این تبعید، تا سالها ادامه داشت!

شما اگر بینوایان ویکتور هوگو را خوانده باشید، در اول داستان، صحبت پیرمردی است که جزو منتخبین همان گروه دوم بوده است. تا آن تاریخی که داستان ویکتور هوگو شروع می‌شود تقریباً اواخر قرن نوزدهم، یعنی حدود سال 1825، شاید هم بیشتر هنوز آن تبعیدی وجود داشته است؛ که شما ماجرای آن تبعیدی را و این که چه می‌کرد و چه می‌گفت و چطور هنوز می‌ترسید، در آن داستان مشاهده می‌کنید!

بعد، گروه سوم که کار خودشان را انجام دادند البته با ضعف تمام زمینه را برای روی کار آوردن ناپلئون فراهم کردند و ناپلئون با استفاده از زرنگی‌ها و نبوغ خودش و اوضاع نابسامان فرانسه، در رأس قدرت آمد و پادشاهی را برگرداند؛ منتها نه پادشاهی به اصطلاح سلسله‌ی برنباها که همان لوئی شانزدهم و غیره، جزوش بودند. البته این وضعیت، تا زمانی بود که ناپلئون زنده بود؛ بعد که ناپلئون

مرد، باز همان گروه یعنی پادشاهان برنپها، لوئی هجدهم و اینها سرکار آمدند و فرانسه تا دهها سال دچار اضطراب بود تقریباً صد سال بعد از انقلاب فرانسه اینها واقعاً چیزهای عجیب و داستانهایی مهمی است!

من افسوس می‌خورم که چرا بعضی از جوانهای ما با این ماجراها آشنا نیستند! راست می‌گویید؛ من هم اتفاقاً می‌خواستم به رادیو تلویزیون بگویم که شما جلو افتادید! یک مقدار هم تقصیر همین آموزش‌ها و همین چیزهاست که متأسفانه نداریم؛ ولی کتابخوانی هم بی‌نقص نیست، باید کتاب هم نوشته شود.

خلاصه، صد سال بعد از انقلاب، فرانسه مثل یک کشتی در حال تلاطم بوده است؛ پادشاهان متعدد سرکار آمدند و رفتند! بعد از ناپلئون، باز برنپها آمدند و رفتند؛ تا بالاخره کمونیستها سرکار آمدند و باز رفتند؛ تا بالاخره بعد از یک‌صد و خرده‌ای سال، جمهوری فرانسه سروسامانی به خودش گرفت! حالا شما آن را با بیست سال بعد از انقلاب ما مقایسه کنید. ما الآن سر بیست‌سالگی هستیم دیگر؛ ببینید آنجا چه خبر بوده و اینجا چه خبر است!

شما بیست سال بعد از انقلاب اکتبر یعنی سال 1937 شوروی را نگاه کنید؛ اینها را من و امثال من یادمان است؛ دیکتاتوری سیاه استالین بر شوروی در آن بیست سال حاکم بود، که صدها هزار آدم به جرم مخالفت با حکومت استالین یا توهم مخالفت اعدام و نابود شدند! و چند برابر آن در سیبری، تبعید شدند و چه شدند! تمام رؤسای سطح اول انقلاب، یکسره به وسیله‌ی کسانی که بعداً وارث آنها بودند، اعدام، یا فراری شدند و عده‌ی در تبعید کشته شدند! شما خود شوروی را هم که در 1937 نگاه کنید، می‌بینید که آن اوج دیکتاتوری سیاه استالین است.

این دیکتاتوری، با حفظ مبانی انقلاب نبوده؛ یعنی استالین، یک تزار واقعی بود. فقط از خانواده‌ی رومانف نبود، فرد دیگری بود؛ اما یک تزار و یک پادشاه مطلق بود! من گمان نمی‌کنم هیچ پادشاهی که در قصر «کرملین» حکومت کرده بود، به قدر استالین پادشاهی کرده باشد! چون او هم در همان قصر و با همان تشریفات و همان امکانات و همان زندگی و اینها بود.

استالین، تنها چیزی که از انقلاب حفظ کرد، آن نیم‌تنه‌ای بود که تا آخر عمرش به شکل یک فرم می‌پوشیدند که تا بالا دکمه می‌خورد! آن را هم به مجردی که مرد، اعقابش همان چند نفری که بودند کنار گذاشتند و هیچ‌چیز دیگر نماند؛ تمام شد! از انقلاب، فقط اسمش ماند؛ اگرچه از اول هم که انقلاب شد و سرکار آمده بودند، حکومت کارگری، فقط اسم بود! این هم انقلاب شوروی، بعد از بیست سال!

انقلاب الجزائر را بعد از بیست سال، خود من دیدم؛ سالی که من به الجزائر رفتم، حدود نوزده سال از انقلاب گذشته بود. وضع آن‌ها واقعاً عبرت‌انگیز است. انقلاب الجزائر، انقلاب اسلامی، انقلاب مساجد و انقلاب علمای دین بود؛ انقلاب، از مساجد، از مدارس دینی و از حوزه‌های علمیه شروع شد مثل انقلاب خود ما لیکن حتی یک روز، حکومت دینی در الجزائر به وجود نیامد! از همان اول، فرانسویها توانستند هم فرهنگ و آداب خودشان، هم بی‌اعتقادی به دین را در الجزائر که تحت نفوذشان بود و داشت از استعمارشان خلاص می‌شد نفوذ بدهند!

در زمان ریاست جمهوری من، یکی از بزرگان الجزائر به دیدن من آمد؛ با من که صحبت می‌کرد، به زبان عربی حرف می‌زد. بعد می‌خواست جمله‌ای را بگوید، لغت عربی به یادش نیامد؛ با این که زبان خودش و سخنگوی دولت بود! یک‌خرده فکر کرد، یادش نیامد؛ برگشت و به زبان فرانسه، از همراهش پرسید که این لغت، چه می‌شود؟ او لغت عربی را به وی گفت؛ بعد او حرفش را با بنده ادامه داد!

یعنی آن‌ها حتی زبان عربی را نه دین را، بلکه زبان عربی و عربیت را که ظاهراً خیلی برایش اهمیت قائل بودند، نتوانستند در الجزائر حفظ کنند و نگه بدارند و زنده کنند! در آنجا از اسلام، مطلقاً خبری نبود؛ از لحاظ وضع زندگی و مادی و اقتصادی هم زیر بد! وضع آن‌ها از لحاظ کشاورزی، از لحاظ اقتصادی همه‌چیزشان واقعاً زیر بد بود! البته یک ظاهر حکومت انقلابی داشتند و مواضع سیاسی خوبی در دنیا می‌گرفتند.

الجزایریها فقط در زمان «بومدین» که رئیس‌جمهوری بود وقتی انقلاب پیروز شد، بر سر کار آمد

مواضع انقلابی، به معنای موضع مستقلی در مقابل امریکا و استکبار می گرفتند و از مسأله‌ی فلسطین دفاع می کردند! بعد از گذشت چند سال، همین هم عوض شد!

البته من وقتی به وضع آن‌ها نگاه می کنم یادم است، خودم هم در یادداشتهای روزانه‌ای که گاهی می نوشتم، چیزهایی را در همین زمینه نوشته‌ام؛ حالا که ملاحظه می کنم، خیلی عبرت‌انگیز است حرفهایی را که آن روز الجزایریها می گفتند، برای اینکه دفاع خودشان از قضیه‌ی فلسطین را پس

بگیرند و از قضیه‌ی فلسطین دفاع نکنند و بخصوص به امریکا نزدیک بشوند، خیلی شبیه به

حرفهایی است که مرتب رادیوهای بیگانه، در شرایط کنونی القا می کنند تا در ذهنیت ماها مسئولین

کشور بیاید! نوع حرفها همان حرفهایی است که الان هم وقتی آدم، رادیو BBC، رادیو امریکا و

رادیوی صهیونیستی را می شنود، می بیند که آن‌ها می کوشند بلکه بتوانند همان جور استدلالها و

همان حرفها را که آن روز در زبان الجزایریها بود، در زبان ما هم جاری کنند! که خوشبختانه

نتوانسته‌اند و نخواهند توانست.

آن‌ها حرفهای رادیوهای بیگانه را قبول کرده بودند و بیست سال بعد از انقلاب الجزائر، دیگر انقلابی،

اسلامی و دینی نبود! ارزشهای اخلاقی و معنوی، مطلقاً وجود نداشت؛ پیشرفت مادی هم نبود!

شورویها اگر نتوانستند زندگی مردم را درست کنند، لااقل توانستند در مسابقه‌ی فضایی، کار

برجسته‌ای نشان بدهند. فرانسویها اگر نتوانستند آزادی و استقلال و اصول انقلابشان را تحقق

بخشند، لااقل توانستند فتوحات جهانی بکنند؛ اگرچه آن، مثبت نیست، اما از لحاظ مثلاً عنوان

تاریخی می گفتند که ناپلئون از لحاظ فتوحات نظامی، شخص برجسته‌ای بود. که او هم آخر کار،

نابود شد؛ یعنی در جنگ با روسیه، به خاکستر نشست و بکلی از بین رفت.

بنابراین وقتی که ما مقایسه می کنیم، می بینیم انقلاب ما بعد از بیست سال، آسیبهای گوناگون یک

انقلاب بزرگ مثل انقلاب فرانسه، یک انقلاب پرسروصدا مثل انقلاب شوروی و یک انقلاب به

اصطلاح اسلامی مثل انقلاب الجزائر را مطلقاً نداشته است؛ و این نشان‌دهنده‌ی بنیه‌ی این انقلاب

است.

مربوط به: **بیانات در خطبه‌های نماز جمعه 1374/11/20 -**

عنوان فیش: انقلاب بزرگ اسلامی ایران؛ انقلابی استثنایی

کلیدواژه(ها): تفاوت انقلاب اسلامی با سایر انقلابها، مقایسه‌ی انقلاب‌های

جهان، تاریخ فعالیتها و مسئولیتهای آیت الله خامنه‌ای بعد، سفرهای خارج از

کشور آیت الله خامنه‌ای، انقلاب اکتبر روسیه



نوع(ها): روایت تاریخی

متن فیش:

انقلاب بزرگ اسلامی ایران، حقیقتاً انقلابی استثنایی بود. ما انقلابهای دیگری را، هم در تاریخ خوانده‌ایم و هم در زمان خودمان مشاهده کرده‌ایم. کاش شما مردم عزیزمان با کتابها و نوشته‌های تاریخی، بیشتر اُنس می‌گرفتید و آنچه را که من می‌خواهم در چند کلمه برایتان عرض کنم، خودتان در کتابها و تفصیل مطالعه می‌کردید که چیزی جای آن را نمی‌گیرد. واقعاً این انقلاب با انقلابهای دیگر فرق داشت. این فرق، هم در چگونگی به‌وجود آمدن آن و هم در انگیزه‌ی به‌وجود آمدن حرکت مردم دیده می‌شود. از جنبه‌ی دوم می‌توانیم آن را مثلاً با انقلاب اکتبر روسیه که ماجرای هفتاد، هشتاد ساله‌ی کمونیستی از بطن آن برخاست، مقایسه کنیم تا ببینید آن انقلاب و شورش مردمی، چطور و با چه شعارهایی به‌وجود آمد. در جریان آن انقلاب چقدر فاجعه‌آفرینی شد؛ این‌جا چگونه بود. اصلاً تفاوت از زمین تا آسمان است. البته این مقایسه با انقلابهایی است که مردمی هستند؛ چون آن انقلاب هم مردمی بود. قبل از آن هم انقلاب کبیر فرانسه بود که اسمش انقلاب است؛ اما در واقع کودتایی نظامی به شمار می‌رفت و واقعاً فاصله‌اش با انقلاب به قدری است که اصلاً نمی‌شود این دو را با هم مقایسه کرد. انقلاب ما از نظر عظمت، سلامت، طهارت، دوری و اجتناب از گمراهیها و فاجعه‌آفرینیهایی که در شورشهای مردمی همه جا دیده می‌شود و از نظر

استمرار و نیز تواناییها و اقتدار و کارهایی که انجام داد، انقلاب عجیبی است.

بنده در زمان مسؤولیت قبلی خودم - ریاست جمهوری - به کشوری سفر کردم که هم بزرگ است و جمعیت زیادی دارد و هم انقلابی در آن به وقوع پیوسته بود. روزی که بنده به آن کشور - که نمی‌خواهم اسمش را بیاورم - رفتم، نوزده سال از انقلابشان گذشته بود. در حال حرکت از فرودگاه به طرف محلی که برای ما در نظر گرفته بودند، رئیس جمهور آن کشور، کنار من در اتومبیل نشسته بود و راجع به بعضی از امور صحبت می‌کردیم. من دیدم بعضی خیابانها را بسته‌اند و کارگران کار می‌کنند. گفتم: «مثل این که مشغول کارهایی هستید؟» گفت: «بله؛ ما تا امسال فرصت نکرده بودیم آسفالت خیابانهای پایتخت را که در انقلاب خراب شده بود، ترمیم کنیم. امسال فرصتی به دست آمده است و آسفالت خیابانها را بعد از نوزده سال، ترمیم می‌کنیم!» ببینید؛ این کارآیی انقلابهاست. انقلابهایی که ما دیده‌ایم همه‌ی هم‌متشان صرف ننگ داشتن خودشان می‌شد. نه یک انتخابات درست، نه یک سازندگی‌ای در کشور و نه بنای تازه‌ای. آن انقلابهایی که بسیار پیشرفته بودند، برنامه‌های پنج ساله و چند ساله اعلام می‌کردند؛ اما صوری بود و در باطن تقریباً چیزی نداشت. غالباً هم این انقلابها یکی پس از دیگری به دلیل کم‌کاریها، ناتوانیها و عیوب دیگرشان، شکست خوردند؛ چه کمونیستها و چه غیر کمونیستها که به هر حال چپ بودند. آری؛ نوزده سال از انقلابشان گذشته بود، تازه به فکر افتاده بودند که پولی هم خرج ترمیم خیابانهای پایتخت کنند! ببینید چقدر فاصله است با انقلابی که شما به وجود آوردید و توانایی و کارآیی معجز‌آسایی که انقلاب شما دارد. بنده، باز در همان دوران، به کشور دیگری رفتم که قبلاً مستعمره‌ی پرتغالیها بود. آن جا هم ظاهراً هشت، نه سال از انقلابشان می‌گذشت. رئیس جمهور آن کشور هم یکی از شخصیت‌های معروف آن منطقه به شمار می‌رفت که البته اکنون از دنیا رفته است. در حال عبور از خیابانها، به نظرم رسید که مغازه‌ها خالی است. بعد، اعضای هیأت ما که خیابانها را گشته بودند، آمدند و گفتند در مغازه‌ها اصلاً جنسی نیست! چند قلم جنس، آن هم به مقدار کم و کوپنی وجود دارد. با گذشت هشت، نه سال از انقلاب، هنوز مردم در نهایت عسرت زندگی می‌کردند. البته، در

محاصره‌ی اقتصادی بودند؛ دشمنانی به آنها هجوم می‌آوردند و مثل دیگر انقلابها، عرصه را بر آنها تنگ کرده بودند. یک شب هم که برای ما مهمانی دادند، من دیدم آن آقا - که مردمش در گرسنگی به سر می‌بردند و مغازه‌های پایتختش خالی از جنس بود - با آن ملت و کشور و انقلاب، رفتاری مثل رفتار حکام قبل از خودش داشت؛ همان حکامی که علیه‌شان انقلاب کرده بود. رفتار او تداعی‌کننده‌ی رفتار همان سردار پرتغالی بود که در آن‌جا حکومت می‌کرده است؛ همان رفتار، همان تبختر و همان حالت کبریایی! برای ما تعجب‌آور بود. آن روز بنده رئیس جمهور بودم. یک طلبه بودم، زندگی ما هم زندگی طلبگی بود. بالاتر از ما هم امام بزرگوار قرار داشت که زندگی‌اش مظهر صفا و سادگی بود و آن‌طور زندگی می‌کرد. ملت هم با آن عشق و علاقه، امام را واقعاً دوست می‌داشتند و حاضر بودند حتی جانهایشان را در راه او بدهند. غرض این‌که، انقلابهای دیگر این‌طور بوده‌اند. انقلاب ما واقعاً استثنایی بوده است؛ هم از لحاظ شعارها و هدفها، هم از لحاظ روشها، هم از لحاظ کیفیت به قدرت رسیدن و نابود کردن دشمن و از بین بردن رژیم فاسد قبلی و هم از نظر استمرار راه و قوت و قدرت سازندگی که از خود نشان داده است. این انقلاب، انصافاً از جهات مختلف فوق العاده است.
